

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Satire

طنز

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی  
برلین - هشتم نیسان 1392  
(28 اپریل 2013)

## کله پز برخيست، جایش سگ نشست؛

و ج س ن و ج س ن و ....

## زهرخند به هفت و هشت ثور

میخواستیم در عنوان کمافی السابق کلمه عربی "طنز" را تعبیه کنیم، که یکبار قلم جنونزده و نهیبزنان لغت "زهرخند" را در عوض پرتافت؛ که ترکیبی ست سراسر دری. کلمات "زهرخند و نیشخند" هر دو به موضوع میخوانند و میتوانند دل بالا جای "طنز" را بگیرند؛ من مگر "زهرخند" را برگزیدم، که به مطلب نزدیکتر است. "زهرخند" که عوام کابلی "زارخند" تلفظ کنند، به خنده ای گفته شود که بمانند "زهر" تلخ است؛ در ظاهر "خنده" است، لبها پس میروند و دندانها نمایان میگردد، اما در باطن و در واقع زهری ست که بر لبان مینشیند؛ این "زهرخند" را بدرقه تاریخ متأخر ملک خود میکنم. چنان که ماههای افغانستان مطابق به بروج فلکی عربی، نامگذاری گردیده اند، ماه دوم سال ما "ثور" نام دارد. در ادب دری ماه ثور را "نیسان" هم گویند، که کلمه ای ست سریانی؛ و چه کلمه خوشنمای و طنین آرای است "نیسان"؛ لاقلاً برای این بنده گنهگار. اما کلمه عربی "ثور" لغتاً معنای "گاو" را میدهد؛ آن هم "گاو نر" یا "نرگاو" را. و نرگاو را در ملک ما جهت قلبه کردن زمین به کار بندند؛ بخاطر زور عظیم و بی قالبی که دارد. در زبان ما وقتی زور کسی را در حد مبالغه نمایش بدهند، گویند "گوزور" (گاوزور) است؛ یعنی که به اندازه "گاو" زور دارد. و وقتی داکتر نجیب را لقب "گو" داده و به "نجیب گو" (نجیب گاو) معزز ساختند، هیچ گپ دیگر در میان نبود، غیر از "گاوزوری" نجیب و انتسابش به حزب گاوزوران گوسرشت!!!!

گویند که "اسم" بر "مسمّا" اثر میگذارد. بنابر این مقوله مثلاً کسی که نامش را "چنگیز" مانده باشند، هرگز "غفور و رحیم" بار نخواهد آمد. و اگر به کسی نام "آدم" را بدهند - که در فرهنگ نامگذاری زبان دری بسیار کمسابقه هم هست - کارهای خلاف "آدمیت و آدمگری" از او سر نمیزند. از همین سیاق است ماه "ثور"، که حتی بر طبیعت زمین هم اثر کرده و با رعد و برق و باد و بارانش آکنده میدارد. وقتی هفتم و هشتم ثور را از نظر میگذرانم، حقا که با "گوزوریهها" عجین گشته است؛ گوزوریههای تاریخی، و گوزوریهایی که در ماههای دیگر سال کمتر به نظر رسیده.

تا همینجای نوشته رسیده بودم که شوق هواخوری به سر زد. بایسیکل لقه ام را سوار شده و در فاصله ای دوردست رهسپار پارکی گردیدم که گوئی پته جایم گشته است. در آن بقعه خوش آب و هوا و با افق بزرگ و منقشش، لحظاتی از آفتاب جهانتاب لذت بردم و خواستم یخهایم را او سازم؛ یخهایی را که در طول یک زمستان نالتی(لعنتی) سرد و کشاله دار روی هم انباشته شده بود. هنوز یخهای بدن خوب آب نشده بود، که ناف آسمان رفت. ابری ضخیم دم روی آفتاب را گرفت و باد سرد وزیدن گرفت. جبهات ابر سیاه پشت سر هم آمدند و لحظه ای نگذشته بود، که نم نم باران شد و زینهار داد که «سماں تانه کده باشین و هرچی زودتر خوده به امن و امان برسائین، اگرنی شیت و پت خوات شدین!!!»؛ و من همان کردم. همین که خود را در زیر چتر پناهگاهی رساندم، باران فیر کرد و از پشتش خنک. در دل گفتم که لعنت به کار بد شیطان، و لعنت بر ماه اپریل که در تلون مزاج شهره آفاق گشته است. و از همین سبب المانها مثلی جور کرده اند که:

**April, April, er macht, was er will.**

یعنی ماه اپریل چنان سر به دل خود است، که هرچه دلش بخواهد، همان کند؛ و من میگویم که لعنت به ماه ثور هم باد!!!، که این همه سیاهروزی را نصیب مردم ما ساخته است!!!

اما این گیها را با عنوان مقاله چه نسبت؟؟؟

من درویش جهت تمثیل روزگار زار و نزار ملک و ملت ما درین چند دهه ای که کم است به نیم قرن برسد، از فارمول عوام مدد جستیم و باصطلاح اهل ادب و لفظ قلم "استمداد" کردم؛ مُنادی گفت: بهترین فارمولی که رویدادهای نیم قرنه سیاسی ما را به شکل تجسیمی تشریح مینماید، همان مثل معروف کابلی ست، که:

**"کله پز بر خیست، جایش سگ نشست!!!"**

و این مثل در تاریخ متأخر ما چه خوب میخواند. کله پزی بود که چهل سال کله پزی کرد و در آخر، کله را از پاچه باز نشناخت؛ درست مانند آن باغوانی که :

**«سالها در باغ بیود و انار شیرین ندانست!!!!!!»**

عمر عزیز ناعزیز خود را به کله پزی گذشتاند و بعد مفت و کلذی نوبت را به اوډر زاده خود داد، که قضاقلکی او هم "کله پز" بود. و همین که این کله پزان دوگانه و اوډر زادگان جاناجانی و یگانه از صحنه در رفتند، ماجراها باریدن گرفت و سگ پشت سگ جَست و بر مسند کله پزان برنشست. سگهای رنگ رنگ و رنگارنگ آمدند و رفتند؛ از سرخ گرفته تا سبز و سیاه؛ از پاپی گرفته تا ترکمنی و گُرجی و گرگی و تیگر و دَیو و خپگیر و پاچه گیر و زنجیری و سگ هر سوار و ... و بی نُم و دُمدار و گوشبریده و موی دراز و ششموی و ....

و "سگبان اعظم" که مهار همه را در دست میدارد، وقتاً فوقتاً ددان خود را ورکش کش میکند، تا خلق خدای را بدرند و همی جیفل جیفل بکنند. ختم